



### ➤ دلیل سوم: وجود منفعت عقلایی

علامه در تذکره - بنابر فرموده شیخ انصاری - به این دلیل اشاره کرده است. هرچند مرحوم شیخ از آن به «یؤید» تعبیر کرده است چراکه آن را شبیه به قیاس بر شمرده است.

شیخ می نویسد:

«و یؤید ذلك كَلِّه ما في التذكرة من أن المقتضى لجواز بيع كلب الصيد أعنى المنفعة موجود في هذه

الكلاب.»<sup>۱</sup>

و در ادامه می نویسد:

«و إن ضَعَّفَ الأوَّل برجوعه إلى القياس.»<sup>۲</sup>

ما می گوئیم:

(۱) این دلیل از عبارت بسیاری از فقها قابل استفاده است. مرحوم علامه در تذکره؟؟ (مختلف) می نویسد:

«لو جاز بيع كلب الصيد جاز بيع باقي الكلاب الأربعة، و الأول ثابت إجماعاً فكذا الثاني، بيان الشرطية: ان

المقتضى للجواز هناك كون المبيع مما ينتفع به، و ثبوت الحاجة الى المعاوضة، و هذان المعنيان ثابتان في

صورة النزاع فيثبت الحكم علماء بالمقتضى السالم عن المعارض إذا الأصل انتفائه.»<sup>۳</sup>

(۲) مرحوم خوئی این دلیل را به صراحت قیاس دانسته اند - همانند شیخ انصاری - .

(۳) اما برخی از فقها - مثل فخر المحققین - ملاک صحت معامله را وجود منفعت محله عقلایی دانسته اند

و لذا حکم را از کلب صید به کلاب ثلاثه تسری نداده اند تا قیاس شکل بگیرد بلکه حکم را بر

مصادیق آن - سگ های ثلاثه که دارای منافع محله عقلایی هستند - بار کرده اند.

(۴) نکته مهم آن است که بر فرض که چنین قاعده ای را بپذیریم، روایات داله بر حرمت همه کلاب غیر از

کلب صید، مقدم بر قاعده مذکوره خواهند بود. الا آنکه مطمئن شویم که نقل صید در روایات صرفاً

برای مثال بوده است (که مرحوم شیخ انصاری حمل روایات و کلمات فقها را بر مجرد مثال بسیار بعید

می داند) و یا به تحقیق امام خمینی را قائل شویم.

### ➤ دلیل چهارم: ثبوت دیه برای قتل کلاب ثلاثه

۱. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)؛ ج ۱، ص: ۵۸

۲. کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)؛ ج ۱، ص: ۵۸

۳. مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، ج ۵، ص: ۱۳



مرحوم علامه در مختلف می نویسد: «و لأن لها ديات منصوطة فتجوز المعاوضة عليها»<sup>۱</sup> همین مطلب را ایشان - بنابر نقل مرحوم شیخ انصاری - در منتهی<sup>۲</sup> نیز مطرح کرده است. هم چنین این استدلال در کلمات ابن ادریس هم مطرح است.<sup>۳</sup>

\*\*\*

ما می گوئیم:

- ۱) گفته شده است: ديه كلب صيد، ۴۰ درهم و ديه كلب ماشيه ۲۰ درهم (و يا قوچ ۴ ساله = كيش) و ديه كلب حائط، ۲۰ درهم و ديه كلب زرع، يك قفيز طعام (يك پيمانه خاص) می باشد.<sup>۴</sup>
- ۲) مرحوم شیخ انصاری بر این استدلال، اشکال کرده است.  
«بأنّ الدية لو لم تدلّ على عدم التملك و إنّها لكان الواجب القيمة كائنة ما كانت لم تدلّ على التملك؛ لاحتمال كون الدية من باب تعيين غرامة معيّنة لتفويت شيء ينتفع به، لا لإتلاف مال، كما في إتلاف الحرّ.»<sup>۵</sup>
- ۳) بر مرحوم شیخ انصاری اشکال شده است:  
أولاً: كلب صيد قطعاً ماليت دارد و در عين حال برای آن ديه مقرر شده است پس مراد از ديه، قيمت است و در برخی روايات نیز آمده است: «دية العبد قيمته»<sup>۶</sup>  
ثانياً: در برخی از صورت ها برخی از فقها به ضمان قيمت سوقيه حكم کرده اند، صاحب شرايع می نویسد:  
«دية الكلاب الثلاثة مقدرة على القاتل أما لو غصب أحدها و تلف في يد الغاصب ضمن قيمته السوقية و لو

۱. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج ۱ ص ۳۴۱

۲. منتهی، ج ۲ ص ۱۰۰۹

۳. سرائر، ج ۲ ص ۲۲۰

۴. مصباح الفقاهة، ج ۱ ص ۹۸ / دراسات، ج ۱ ص ۵۳۹

۵. كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثه): ج ۱، ص: ۵۸

۶. صحيحه عبدالله بن مسكان / وسائل، ج ۱۹ ص ۱۵۲



زادت عن المقدر.»<sup>۱</sup>

ثالثاً: برخی از بزرگان نوشته اند که در اینجا مراد از دیه قیمت است ولی علت اینکه پیامبر قیمت را به عدد خاصی تقدیر کرده اند (و نه قیمت سوقیه) آن است که:

«و من المحتمل أن تقدیر الدیات لأنواع الكلاب كان تقویماً لها من النبی «ص» لدفع المنازعات المحتملة كثيراً فی عصره. و بعبارة أخرى: كان التقویم لها حکماً سلطانیا من النبی «ص» لا حکماً إلهیاً، و لذا نسب تقدیرها إلى رسول الله «ص»، فراجع. بل یحتمل هذا الأمر فی الدیات المقدرة للإنسان أيضاً، و التحقیق موکول إلى محلّه.»<sup>۲</sup>

➤ دلیل پنجم: ملازمه بین جواز بیع و جواز اجاره

مرحوم شیخ طوسی - بنابر آنچه شیخ انصاری می فرماید - نوشته است:

«ان أحداً لم یفرق بین بیع هذه الكلاب و اجارتها بعد ملاحظة الاتفاق علی صحة اجارتها»<sup>۳</sup>

هم چنین است عبارت علامه در تذکره.

مصباح الفقاهه بر این استدلال اشکال کرده است:

«و فيه انه لا ملازمة شرعية بین صحة الإجارة و صحة البیع، فإن إجارة الحر و أم الولد جائزة بالاتفاق و لا یجوز بیعهما، كما لا ملازمة بین صحة البیع و صحة الإجارة، فإن بیع الشعیر و الحنطة و عصیر الفواکه و سائر المأكولات و المشروبات جائز اتفاقاً، و لا تصح إجاتها فإن من شرائط الإجارة ان العین المستأجرة مما یمكن الانتفاع بها مع بقاء عینها، و الأمور المذكورة لیست كذلك. و بعبارة اخرى ان جواز بیع الكلاب و عدمه من الأحکام الشرعية و هی أمور توقیفية فلا محیص عن اتباع أدلتها، فإن كان فیها ما یدل علی جواز بیعها أخذ به، و إلا فالعمومات الدالة علی المنع متبعة.»<sup>۴</sup>

توضیح:

۱. بین صحت بیع و صحت اجاره ملازمه نیست بلکه در برخی از موارد اجاره صحیح است و بیع صحیح نیست (اجاره ام ولد و اجاره حر) و در برخی از موارد بیع صحیح است و اجاره صحیح نیست (بیع جود و گندم و آب میوه: چراکه اگر اجاره داده شوند عین مستأجره مصرف شده و باقی نمی ماند)
۲. جواز بیع کلاب، از احکام شرعی است و توفیقی است و باید در آنها تابع ادله خود آنها بود، اگر دلیل خاص بر جواز داریم فیها و الا به عموم نهی عمل می کنیم.

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ ج ۴، ص: ۲۶۹

۲. دراسات فی مکاسب المحرمة؛ ج ۱، ص: ۵۴۰

۳. کتاب مکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - القديمة)؛ ج ۱، ص: ۳۴

۴. مصباح الفقاهة (المکاسب)؛ ج ۱، ص: ۹۸



بر مرحوم خوئی اشکال شده است:

«دعوی الملازمة بين صحة البيع و صحة الإجارة من الطرفين من جهة أن صحّة بيع الشيء تكشف عن ماليّته، و اعتبار المالية فيه يكون بلحاظ منافعه المقصودة. و إذا كان للشيء منافع مقصودة محلّلة صحّت إجارته بلحاظها. كما أنّ صحّة إجارة الشيء تكشف عن وجود المنافع المقصودة المحلّلة فيه، و هذه توجب ماليّته. و إذا كان الشيء مالا صحّ بيعه قهرا. غاية الأمر أنّه يشترط في صحة الإجارة أمر آخر أيضا، و هو إمكان الانتفاع به مع بقاء عينه، و لذا لا تصحّ إجارة المأكولات و المشروبات للأكل و الشرب. كما أنّه يشترط في البيع أيضا أمر آخر، و هو كون العين قابلة للتملك شرعا، و لذا لا يصحّ بيع الحرّ و أمّ الولد. و لكن هذان النقصان غير واردين في الكلب، إذ الكلب ليس مثل الحنطة و الشعير، إذ ليست إجارته لأكله. كما أنّه ليس مثل الحرّ و أمّ الولد، إذ ليس فيه قداستهما المانعة عن تملكهما. و احتمال عدم قابليته له لدنائه و خسته يدفعه الحكم بالضمان له و تقويمه شرعا عند غضبه أو إتلافه كما مرّ. و على هذا فالملازمة المدعاة بين صحة البيع و صحة الإجارة من الطرفين صحيحة إجمالا، فتدبر.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. ملازمه مذکور از این جهت است که صحت بیع کاشف از وجود منفعت محلله عقلائییه است و وجود منفعت عقلائییه باعث مالیت شیء می شود دلیل صحت اجاره. همین طور صحت اجاره کاشف از وجود منافع محلله عقلائییه و آن هم باعث مالیت می شود و هرچه مالیت دارد بیعش جایز است.
۲. اما اینکه در اجاره امری دیگر - بقاء عین مستأجره - شرط است و در بیع، امری دیگر - امکان تملک عین شیء - شرط است ضروری به استدلال مذکور نمی زند.
۳. در سگ، امکان تملک عین وجود دارد، كما اینکه بقاء عین مستأجره نیز ممکن است.
۴. اما اگر کسی بگوید در سگ «امکان تملک عین» نیست چراکه پست است. جواب می دهیم: اینکه در روایات برای آن دیه قرار داده شده است و قیمت آن هم مشخص شده است، معلوم می کند که پست نیست.

ما می گوئیم:

- ۱) همه استدلال مرحوم خوئی بر همان «امکان تملک عین» مستقر است. و در حالیکه مستشکل، این امکان را ثابت نمی کند، مرحوم خوئی به استناد عموماً آن را نفی می کند.
- ۲) تعبیر «لا یحل ثمنه» که در روایت ابی بصیر آمده است هم ظهور در حرمت وضعی معامله دارد كما

اینکه «نهی عن ثمن الکلب» چنین است و بطلان معامله شاهد بر عدم امکان تملک است. از طرفی هم ادله دیگر حرمت تکلیفی را ثابت می کند.

۳) احتمالاً «تدبر» در کلام ایشان اشاره به همین مطلب است.

